گفت و گوی «جوان» با اقوام و همرزمان ۳ شهید شهریورماهی استان کردستان

آنان پیشمرگ امنیت مردم سرزمینشان شدند

فرزند شهید مولودی در محضر مقام معظم رهبری - مریوان سال ۱۳۸۸

■ غلامحسین بهبودی

کردستان سرزمین مجاهدت‌های خاموش است. با رزمندگان و مجاهدانی که در عین گمنامی و مظلومیت، می‌جنگند، ایستادگی می‌کنند و به شهادت می‌رسند. چند وقتی است که در صفحه ایثار و مقاومت به معرفی تعدادی از شهدای بومی کردستانات می‌پردازیم. فرشتگانی زمینی که حتی از شهدای غیر بومی غرب نیز گمنام‌ترند و به حتم بسیاری از ما حتی نامی از آنها نشنیده‌ایم. نکته جالب توجه در خصوص شهدای کردستان، عروج بسیاری از آنها در ماه شهریور است. شاید یکی از دلایل این امر خنکی کوهستان‌های غرب کشور در آخرین ماه تابستان است که باعث می‌شود تحرک ضد انقلاب در این ماه افزایش یابد. هرچه است هفتم شهریورماه ۸۶ نیز سه تن از پاسدارها و رزمندگان بومی این منطقه در درگیری با ضد انقلاب به شهادت می‌رسند. حامد مولودی، کامل بهرامی و محمود بهرامی این سه شهید هستند که این‌بار نیز با مساعدت‌های آقای رضا رستمی از فعالان رسانه‌ای استان کردستان، گفت و گوی کوتاهی با خانواده، اقوام و همرزمانشان انجام داده‌ایم.

■ امین مولودی پدر شهید حامد مولودی

نوجوان خیر

روستای ما چناره بخش سرشیو از توابع شهرستان مریوان است. ما خانواده مذهبی اما مستضعفی داشتیم. سال ۵۸ خدا حامد را به ما داد. آن زمان تازه انقلاب پیروز شده بود و فتنه ضد انقلاب کم کم شکل می‌گرفت و ناخودآگاه همه ما درگیر این آشوب‌ها می‌شدیم. حامد بچه خوبی بود. از کودکی جنم و غیرتش را نشان می‌داد. دوست داشت زودتر بزرگ شود و برای مردم و کشورش کاری انجام بدهد. پسرم دوران تحصیلش را در مدرسه شهید کیان مهر روستای چناره تا پایان دوره راهنمایی ادامه داد. اما به خاطر تنگدستی و آتش جنگ نتوانست درسش را ادامه بدهد و برای امرار معاش خانواده به کشاورزی پرداخت. درآمد زیادی نداشت اما از همان نوجوانی دست به خیر داشت و به ضعیف‌ترها کمک می‌کرد. پسرم دو سالی هم به عنوان راننده وارد شهرداری چناره شد و سال ۸۳ ازدواج کرد. خدا یک پسر به اسم کارور به او و همسرش داده بود.

■ عضویت در سپاه

۱۳۸۵/۵/۲۷ حامد به جمع نیروهای بسیجی در شاخه عملیاتی تیپ دوم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان مریوان ملحق شد. علاقه زیادی به شغل پاسداری داشت و از اینکه می‌توانست خدمتی انجام بدهد خوشحال بود. خودش در دست‌نوشته‌ای آورده است: «به یاد داشته باشیم با خدا بودن بهتر از ناخدا بودن است. در طوفان زندگی به خدا توکل کنیم. دین و سیاست! دیانت ما عین سیاست ماست. درگاه توبه همیشه باز است و بنده خدا محتاج به توبه. همه جا برای ما امن است برای دشمن ناامن. من افتخار می‌کنم پاسدار انقلاب و حافظ کشورم هستم.»

پسرم در دوران دفاع مقدس سن و سال کمی داشت. جنگ که تمام شد ۹ ساله بود. اما از وقتی که فهمید ما در برابر تجاوز بیگانگان می‌جنگیم، مرتب می‌گفت: بابا اجازه می‌دهی من هم به جبهه بروم. من هم در جوابش می‌گفتم: پسرم تو هنوز سن و سالی نداری ان‌شاءالله بزرگ که شدی از کشور دفاع کن. آرزوی جهاد از همان زمان در دل حامد بود. آنقدر این آرزو را در دلش نگه داشت تا وقتی بزرگ شد قدم در مسیر مجاهدت و ایثار گذاشت و در همین مسیر هم به شهادت رسید.

■ شهادت در چناره

حامد یک مدتی به عنوان مسئول بخش سیاسی حوزه عملیاتی شهر چناره مشغول بود. به دلیل شرایط کاری و عشق و علاقه‌ای که به شغلش داشت خیلی کم به منزل می‌آمد و ما کمتر او را می‌دیدیم. یک روز آمد و گفت: بابا جان باید خودم را برای طی کردن دوره سه ماهه آموزشی در تهران آماده کنم. گفتم: حامد جان به خدا من از ندیدنت به جان آمده‌ام. حالا هم که می‌خواهی سه ماه به تهران بروی. تحملش برایم سخت است. ای کاش شرایط شغلی تو به گونه‌ای بود که من می‌توانستم بیشتر ببینمت. گفت: پدر جان پاسداری از انقلاب اسلامی افتخاری است که نصیب هر کس نمی‌شود. من افتخار می‌کنم پاسدار انقلاب و حافظ کشورم هستم. تا امثال من کم‌خوابی و بی‌خوابی نکشند، مردم نمی‌توانند در منازلشان آرام بخوابند.

حامدم سال ۸۵ به عضویت سپاه در آمد. یک سال با تمام توانش مقابل ضد انقلاب جنگید و در همین مدت کم، خار چشم آنها شده بود. خیلی زود هم مزد تلاش‌هایش را گرفت و در تاریخ ۱۳۸۶/۶/۷ در نزدیکی شهر چناره هنگام درگیری با گروهک پژاک بر اثر اصابت گلوله به سر و سینه‌اش به شهادت رسید.

■ یکی از همرزمان شهید کامل بهرامی شهادت سه روز قبل از تولد

«وقتی می‌گویم کامل بهرامی، شما جدیت و مردانگی را بگیرید و برایش اندام بسازید.» همرزمم شهید کامل بهرامی دهم شهریورماه ۱۳۵۲ در روستای زنوری از توابع بخش کوماسی شهرستان مریوان به دنیا آمد و ۳۴ سال بعد سه روز مانده به سالروز تولدش در هفتم شهریورماه ۸۶ به شهادت رسید.

کامل یک خانواده متدین و انقلابی داشت. پدرش آقا انور، کارگر بود و مادرش قمرناز هم خانه‌دار. تواضع و فروتنی کامل از همان دوران کودکی و نوجوانی‌اش زبانزد خاص و عام بود. کامل از دوران نوجوانی تابستان‌ها کمک حال پدرش می‌شد و بار مسئولیت خانواده را به دوش می‌کشید. ۲۲ ساله که شد، ازدواج کرد و خدا به او و همسرش یک پسر به نام آراس و یک دختر به اسم آرینا داد. آرمینا دختر دومش زمانی به دنیا آمد که تنها پنج روز به شهادت پدر باقی مانده بود. به همین خاطر کامل خیلی فرصت نکرد نوزاد تازه متولد شده‌شان را ببیند و به شهادت رسید.

■ دنباله‌روی دایی شهید شد

کامل برای تأمین امرار معاش خانواده‌اش در آموزش و پرورش ناحیه ۲ سنندج و شهرداری منطقه یک سنندج مشغول به کار شد و برای رفاه خانواده‌اش تلاش می‌کرد. در سال ۱۳۷۷ همرا با خانواده‌اش به شهرستان مریوان مهاجرت کرد و آنجا شغل آزاد داشت. دایی کامل به نام یدالله عبدالهی از شهدا بود. به همین خاطر او برای اینکه راه دایی‌اش را ادامه بدهد فروردین ۸۵ به عنوان بسیجی در گردان یکم تیپ دوم شهید کاظمی شهرستان مریوان مشغول به خدمت شد و با احساس مسئولیتی که نسبت به امنیت منطقه داشت، در ده‌ها مأموریت رزمی شرکت کرد. سرانجام کامل در همین راهی که انتخاب کرده بود، به همراه دو تن از همرزم‌هایش، امین مولودی و محمود بهرامی در تاریخ هفتم شهریورماه ۱۳۸۶ به شهادت رسید. همان طور که گفتم تازه پنج روز قبل دخترش آرمینا متولد شده بود. دختری که کامل مثل همه پدرهای دیگر دوست داشت بزرگ شدن و قد کشیدنش را ببیند. اما او که راه رزمندگی را انتخاب کرده بود، نمی‌توانست در برابر اقدامات ضد انقلاب جدایی‌طلب آرام بنشیند. به همین خاطر نوزاد چند روزه‌اش را رها کرد و به جایی رفت که شهادت در انتظارش بود.

■ یکی از اقوام شهید محمود بهرامی

شهید محمود بهرامی در روستای شاهیدر از توابع بخش کوماسی شهرستان مریوان میان خانواده‌ای مستضعف به دنیا آمد. پدرش احمد و مادرش خورشید نام داشتند. با مهر پدر و مادر زندگی را آغاز کرد و دوران ابتدایی را در روستای شاهیدر گذراند و دوران راهنمایی را در اسلام دشت(جانوره) طی کرد. چون منطقه زندگی شهید بهرامی از دبیرستان محروم بود، بعد از مقطع راهنمایی مجبور شد برای گرفتن دیپلم به شهرستان سروآباد برود و همان جا دیپلمش را گرفت. در دوران فراغتش هم که مثل خیلی از جوان‌های منطقه ما، کنار پدرش مشغول کشاورزی و دامداری می‌شد.

محمود بعد از اتمام تحصیلات به سربازی رفت و در دوران خدمتش به خواستگاری خانمی به اسم پرستو جعفری رفت و با ایشان ازدواج کرد. حاصل زندگی مشترکشان هم پسری به اسم کاروان بود. کمی بعد شهید دست همسر و فرزندش را گرفت و برای زندگی به مریوان مهاجرت کرد. کمی بعد هم که در تاریخ ۱۳۸۵/۱/۲۱ با عنوان بسیجی عضو پیشمرگان جوان سپاه پاسداران شهرستان مریوان شد. یگان او گردان چناره بود و باید به همراه دیگر همرزمانش از این منطقه محافظت می‌کردند. شهید بهرامی در مبارزه با ضد انقلاب اشداءعلی کفار بود. طوری با آنها می‌جنگید که شجاعتش زبانزد همه شده بود. همین مسئله باعث شده بود دشمن کینه‌اش را به دل بگیرد. سرانجام این پیشمرگ دلاور پس از ماه‌ها مبارزه در درگیری با گروهک پژاک در روستای چناره به همراه دو تن از یارانش شهید شد، اما نگذاشتند پژاک به این راحتی‌ها در کشورمان تردد کند و آنها را سرجایشان نشاندند.

دلنوشته

■ دلنوشته‌ای در رسای شهدای درگیری هفتم شهریورماه ۱۳۸۶

باد می‌وزد و ساعات سرخ حماسه را در گوش درختان، نجوا می‌کند. من، در باور خیس دریاچه‌ها، پرواز آخرت را پلک می‌تکانم. به نیزارهای خاموش دل می‌دهم. ای بزرگمرد! با ما که این چنین مچاله خویشتن مانده‌ایم، از وسعت روشن افق‌های دور بگو و از صدای عشق، تا به قله‌های بلند رهایی بیندیشیم و در رؤیای سپید ملکوت، دشت‌های شقایق‌پوش وطن را، دفزنان به شور آییم. باورمان، چشمان آسمانی توست که کوچه‌های شهر را خورشید می‌پاشد. تو آن اسطوره‌ای که شب‌های بی‌شمار، سر بر شانه‌های ماه، شاعرانه‌ترین واژه‌ها را گریسته‌ای. پنجره‌های منتظر، نگاه ستاره‌پوشت را بسیار تجربه کرده‌اند. خونت که بر خاک ریخت، اندوه رفتنت، سینه‌سرخان زمین را زمینگیر کرد. نیستی، اما سال‌هاست شهر، یاد تو را نفس می‌کشد و نامت، نشانی جاده‌های باران را هجا به هجا، به یادمان می‌آورد. اقتدار روزهایمان را در تو یافته‌ایم؛ در رد گام‌های مقاومت. سرفراز ایستاده‌ایم و پیام بلند تو را با فرزندان وطن، زمزمه می‌کنیم. نیستی؛ اما نوباوگان وطن، هر روزشان را پلاک می‌خوانند و چفیه می‌نویسند. اینان، روایتگر حماسه توانند؛ آن‌گاه که با شمشیر صدایت، عربده بادهای هرزه‌گرد را به دریدن برخاستی و هجوم بی‌وقفه شب و حضور دامنه‌دار کویر را ایستادگی کردی. تو ماندی تا قله‌های میهن، با آفتاب سربلندی، به صبح سلام بگویند. تو رفتی، تا خیابان‌های شهر را گام‌های نامردمی، آلوده نکنند. اگر در هوای پاکیزه استقلال نفس می‌کشیم، اگر ایستاده‌ایم و روشنی را ادامه می‌دهیم، یعنی دریافته‌ایم بزرگی‌ات را؛ یعنی هنوز بر پلکان دل‌هامان نشسته‌ای و چشمان شمعدانی‌ها را لبخند می‌زنی.

رضا رستمی

گزارش

پیکر شهید مدافع حرم محمود شفیعی پس از ۲ سال به میهن بازگشت

شهیدی با آرزوی راه‌اندازی اردوی جهادی در سوریه

■ احمد محمدتبریزی

در روزهایی که بیشتر نگاه‌ها به تبادل اسرا و تشخیص هویت شهید محسن حججی بود، پیکر پاک شهید محمود شفیعی نیز پس از دو سال تشخیص هویت شد. شهید شفیعی از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از جهادگران عرصه خدمت‌رسانی در مناطق محروم کشور بود که سال ۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسید و طی روزهای اخیر در تبادل پیکرهای مطهر شهدای لبنانی و ایرانی پیکر وی نیز به میهن بازگشت.

به گزارش «جوان» محمود شفیعی از سال ۸۰ مشغول فعالیت‌های جهادی در مناطق محروم غرب کشور بود. به گونه‌ای که در کنار فعالیت‌های عمرانی از فعالیت‌های فرهنگی-تربیتی در قبال مردم منطقه و نیروهای جهادی همراه خود غفلت نمی‌کرد. همچنین در طول مدت مبارزه با تروریست‌ها در سوریه رسیدگی به اوضاع زندگی محرومان سوری دغدغه ایشان بود و حتی به‌صورت شبانه به همراه همرزمانش برای محرومان منطقه وعده غذایی آماده می‌کرد. خیلی دوست داشت اردوی جهادی را در سوریه به راه بیندازد و تلاش خودش را برای تحقق خواسته‌اش ادامه می‌داد.

شهید محمود شفیعی علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی-تربیتی در اسلامشهر و فعالیت‌های مستمر جهادی در کرمانشاه چندین سال نیز در شهرستان پیشوا مشغول فعالیت‌های فرهنگی-تربیتی بود. شهید شفیعی برای مبارزه با تروریست‌های تکفیری دو بار به سوریه اعزام شد و در تاریخ ۲۹ آذر ۹۴ در حلب و با اصابت تیر به پا و سرشان به شهادت نائل شد و پیکرشان به دست دشمن افتاد.

همسر شهید ماجرای رفتن شهید شفیعی به سوریه را چنین بیان می‌کند: «اسفند ۹۲ اولین اعزامش به سوریه بود و در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۹۳ از سوریه بازگشت ولی به خوبی از چهره‌اش می‌شد فهمید که از رسیدن به آرزوی همیشگی‌اش باز مانده است. به من می‌گفت: رقیه خانم، چون شما دلت راضی نبود من برگشتم. باید به زودی رضایت قلبی شما را به دست آورم تا شهید شوم. قبل از رفتن با اینکه اهل نوشتن نبود، از من درخواست کرد که وقایع هر روز را در دفترچه‌ای یادداشت کنم و من هر روز دلنوشته‌های خودم را با او در میان می‌گذاشتم. زمانی که بازگشت همان شب از من درخواست کرد دلنوشته‌ها را به او دهم و با خواندش دائم می‌گفت من را شرمنده کردی خانم جان. دلنوشته‌ها را خواند و زار زار گریه کرد.»

شهید شفیعی در سفر آخرش به مشهد سه دلنوشته در قالب نامه برای همسر و دو دخترش می‌نویسد و از همسرش قول می‌گیرد تا شب اول بعد از اعزامش به سوریه بخوانیم. دلنوشته‌های شهید بوی بهشت می‌داد و هر آنچه لازم بود را در نوشته‌هایش به دو دخترش سفارش کرده بود. شهید هنگام خداحافظی خطاب به دختر بزرگش، فاطمه می‌گوید: به همه بگو بابای من مرد بود، مرد.

تمام این سال‌های بدون پیکر برای خانواده به سختی گذشت. آنها بدون هیچ نشانی به دنبال محبوبشان می‌گشتند و چقدر این دو سال برایشان سخت گذشت. اما حالا شهیدشان مزار دارد و آنها برای رفع دلتنگی‌ها و درد دل کردن‌ها می‌دانند جایی برای رفتن دارند. آنها پس از دو سال به گمشده‌شان رسیده‌اند و خوشحالند. مادر شهید بر سر پیکر فرزندش می‌گوید: «مادر! ما را سربلند کردی. مادر جان! به دیدنت آمده‌ام. دخترت از سوریه به دیدنت آمده است. گریه‌هایم را هدیه به حضرت زینب(س) و علی اکبر(ع) حسین می‌کنم. پسرم نام ما را زنده کردی. ما را سرفراز کردی.» حاج محمود در شب شهادت امام حسن (ع) در حلب سوریه وصیتنامه‌اش را نوشت که در بخش‌هایی از آن چنین آورده است: «مدافع حریم ولایت کسی است که مستمر با تلاش و کوشش مضاعف و با همدلی و همزبانی، با عزم ملی و مدیریت جهادی در پی آفریدن حماسه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشد. رهبر عزیزمان فرمودند که فرهنگ آن چیزی است که من حاضرم جانم را برایش بدهم. کار فرهنگی کاری است که تأثیر و تغییر در رفتار انسان‌ها بگذارد. لذا برترین چیز را آن دیدم که با نگرش عمیق در ابعاد مختلف سبک زندگی خود پالایشی گسترده انجام دهیم و در حد توان سعی در تغییر آن و نیل به سبک زندگی ائمه اطهار(ع) داشته باشیم. در همه عرصه‌ها اخلاق، اعتقادات، سبک زندگی روزمره، سیاست، فرهنگ، حجاب، علم‌اندوزی، اقتصادی، تفریح، ورزش، خوراک، پوشاک و...»

> شهید شفیعی علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی در اسلامشهر و فعالیت‌های مستمر جهادی در کرمانشاه چندین سال نیز در شهرستان پیشوا مشغول فعالیت‌های فرهنگی-تربیتی بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۸۴

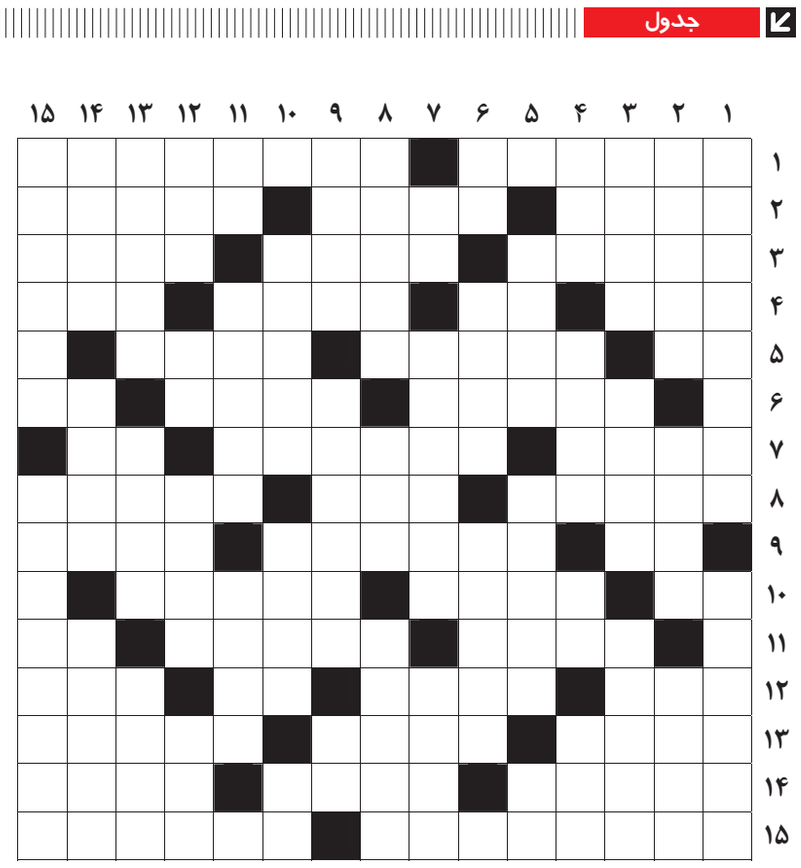

از راست به چپ

■ ۱- آبگیری بین مکه و مدینه، حضرت پیامبر(ص) در هنگام بازگشت از حجه الوداع در این ناحیه خطبه‌ای ایراد کرد و علی(ع) را به جانشینی خود برگزید- کشور ایروان ■ ۲- پایتخت عربستان- عمل تبدیل فولاد به کالاهای قابل مصرف- رمز خواب ■ ۳- رسانه صوتی- پست و فرومایه- دستی که باید به سوی نیازمندان دراز شود ■ ۴- پول خرد هند و پاکستان- خاندان- بسیار عصبانی- سوره ستاره ■ ۵- کاغذ روزنامه- سوئیت فرهنگستان- کنونی ■ ۶- قضاوت- زمین مسابقات دوچرخه‌سواری- هرگز عرب ■ ۷- دوره مخفی ماندن عامل بیماری- زن‌خانه‌دار- ماه سرد ■ ۸- شهر تیم اینتر- موشواره رایانه- مرحله دوم تنفس ■ ۹- پراکندگی- نعمتی را که کسی یارای شکرش نیست- قهرمان مبارزه با استبداد رضاخانی ■ ۱۰- حرف خطاب- سرنیزه- مدخل ■ ۱۱- افسار- شهر و استانی به همین نام- کلاه الف ■ ۱۲- پاره‌ای از چیزی- برودت- تیم فرانسوی- خرید و فروش ■ ۱۳- رکنی از ارکان نماز- پرتابه ورزشی- فهماندن و حالی کردن ■ ۱۴- خلیفه پروردگار در روی زمین- مرتاض هندی- زانوی در ■ ۱۵- محل نمایش تابلوهای نقاشی- ویران شدن

از بالا به پایین

■ ۱- با دررالکلم از آثار امام علی(ع) است- حبس‌شدن خون یا ماده دیگر در بدن ■ ۲- پیروی از دستورات شرع- نوعی رنگ چشم- رهبر سیاه‌پوستان امریکا که توسط دولت ترور شد ■ ۳- قوه حافظه- مجموعه حکومت- شهر مقدس بوداییان ■ ۴- سید گردآورنده نهج البلاغه- خبرگزاری ایتالیا- حیوان باوفا- خزنده جدولی ■ ۵- جواب پشتک- گوریل در گویش قدما- پوزه ■ ۶- سه کیلو- جزیره‌ای در جنوب- شهری در استان فارس ■ ۷- یار شیرازی- دکوراسیون- قومی متمدن و پیشرفته در آمریکای مرکزی و مکزیک قدیم ■ ۸- تخت و اورنگ- وطن و سرزمین- رود پرآب ایران ■ ۹- توالی گوشه‌ها در دستگاه‌های موسیقی- شیمیدانی که علم میکروب‌شناسی را بنیان نهاد- دویدن ■ ۱۰- داروی مسکن قوی- چشمداشت و آرزو- حرف انتخاب ■ ۱۱- یادداشت- پادشاه زنبور عسل- اتومبیل باری کوچک ■ ۱۲- تلاش- ورق کاغذ- ایاب، رسیدن- کالای بسته‌بندی نشده ■ ۱۳- گاوبندی- سرقت- گواهان ■ ۱۴- برادر سلم و تور- رهبر حزب- مکمل نام زارعی، هنرپیشه سینما ■ ۱۵- جد بزرگ تهمتن- از آثار دیدنی اصفهان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۳			۵	
	۵						۸	۳
			۶	۷				
					۴			۵
۶		۲						
		۷	۹				۴	۸
۲							۹	
				۸	۷	۴		
	۷	۶					۲	

۱	۶	۹	۵	۴	۸	۷	۲	۳
۷	۸	۳	۶	۲	۹	۱	۴	۵
۵	۴	۲	۷	۱	۳	۸	۶	۹
۳	۷	۸	۱	۶	۴	۹	۵	۲
۶	۱	۴	۹	۸	۲	۵	۳	۷
۹	۲	۵	۳	۷	۵	۶	۸	۱
۸	۵	۷	۲	۹	۶	۳	۱	۴
۴	۳	۱	۸	۵	۷	۲	۹	۶
۲	۹	۶	۴	۳	۱	۷	۵	۸

جدول کلمات متقاطع
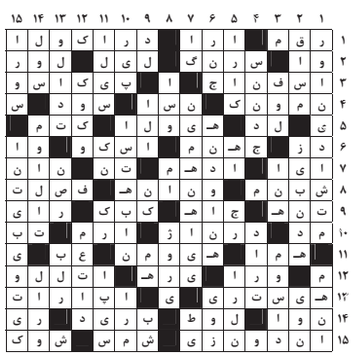
پاسخ جدول شماره ۵۱۸۳